

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

اشرف دهقانی
۱۹ اکتوبر ۲۰۱۵

بخش پنجم و پایانی

یاد رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری یاد باد !

به خاطره گوزنی که زاده جنگل حماسه بود و با خون زلال خود، جنگلی پر از گوزن های "درخت افاقیا" آفرید...!
(به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر، فریدون جعفری)

اجازه دهید در آخر این نوشته باز هم از خصوصیات انقلابی رفیق جعفری سخن بگوئیم که البته به قول معروف قلم ، قاصر از بیان آن هاست. برخی از این خصوصیات در زندگی نامه او مندرج در نبرد خلق شماره ۶ مورد اشاره قرار گرفته است. مثلاً در آن جا نوشته شده است که: "رفیق جعفری عشقی عمیق نسبت به توده های تحت ستم میهن مان داشت. رفقاه به یاد دارند که هنگامی که دردها و رنج های بیکران توده ها را می دید چگونه منقبض می شد و نفرت عمیقی از ریشه های این نابسامانی ها و عوامل ایجاد کننده آن سرپای وجودش را فرا می گرفت". مسلم است که منبع انرژی بیکران نهفته در رفیق جعفری برای انجام کارهای انقلابی عشق عمیق وی به کارگران و زحمتکشانش بود و او درست به خاطر سعادت آن ها با قلبی مملو از خشم و کینه نسبت به دشمنان خلق با پاکبختگی تمام با این دشمنان می جنگید. خود رفیق جعفری در زندگی نامه ای که برای رفیق پوران بدالهی نوشته مطرح کرده است: "وجود رفیق پوران، آمیخته ای از عشق به خلق و نفرت به دشمن بود. ایمانش به مبارزه چون کوه پا برجا بود و منافع خلق برای او بیش از هر چیز دیگری اهمیت داشت. او رفیقی به تمام معنی پاکبخته و متعهد و وفادار بود." (۱) به راستی که این سخنان در مورد خود رفیق جعفری هم که یک انقلابی مسؤولیت پذیر بود و وظایف انقلابی اش را با شور و شوق فراوان انجام می داد کاملاً صادق بود. در متن زیر می توان جوهر اندیشه ای که رفیق جعفری را از عشقی بزرگ نسبت به وظایف انقلابی اش برخوردار کرده بود، سراغ گرفت: "این هیچ مهم نیست که ما خود از دست آوردهای انقلاب برخوردار نمی شویم، این تنگ نظری و خودخواهی شایسته ما نیست. آن چه شایسته ماست همین است که جان بر کف و پاکبخته، در راه تحقق آرمان خویش تا آن جا که توان داریم تلاش کنیم و از پای ننشینیم. شادی ما در این است که می اندیشیم نسل های آینده از این دست آوردها بهره خواهند برد (برگرفته از مقدمه "یادنامه رزمندگان شهید سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۱")."

صمیمیت و تواضع در وجود رفیق جعفری در همان آشنائی های اول توجه هر رفیقی را به خود جلب می کرد. وجود این خصلت های درونی حتی حجب خاصی را هم در چهره او نمایان می ساخت که اطمینان خاطری را نسبت به وی سبب می شد. رفیق جعفری حقیقتاً رفقاییش را دوست داشت و با دیدن آن ها شادی غیر قابل وصفی وجودش را فرا می گرفت، شاید به این خاطر بود که او قادر بود در محیط، فضای بسیار شاد، پر از شور و شوق و جنب و جوش به وجود آورد. ورود او به هر پایگاهی موجب وجد و شادی رفقاء بود. انگار رفقاء با حضور او انرژی باز هم بیشتری یافته و وظایف خود را با شور و عشقی دو چندان انجام می دادند. به واقع، رفیق جعفری که خود منبعی از شور انقلابی بود می توانست در رفقاییش نیز شور رزمندگی هر چه بیشتری به وجود آورد. این واقعیت در نوشته رفیق حمید اشرف این طور بیان شده است: "تمام رفقائی که با او کار کرده اند به خاطر می آورند که حتی یک برخورد عادی با او چه انرژی و نیروئی به آن ها می داد. او نه تنها منبع بیکرانی از انرژی و خلاقیت انقلابی بود بلکه قادر بود این امتیازات خود را به رفقای دیگر نیز انتقال دهد و شور و شوق بی پایان رفقاء را به فعالیت ها و تلاش های پیگیر رهنمون شود". همان طور که رفیق جعفری رفقاییش را بسیار دوست می داشت تمام رفقائی هم که با وی کار کرده بودند نسبت به وی عشق و علاقه و احترام شدیدی داشتند. این را من خود از نزدیک شاهد بودم، از رفیق شیرین معاضد گرفته تا رفیق مرضیه احمدی اسکویی، تا رفیق مؤمنی تا رفیق ابراهیم پور رضا خلیق تا رفیق داداشی (محمد علی خسروی اردبیلی) تا رفیق صبا بیژن زاده و رفیق مادر (فاطمه سعیدی شایگان) و ... او را به خاطر ده ها خصال کمونیستی اش بسیار دوست داشتند. بی شک، علاوه بر خصلت هائی چون صمیمی و بی تکلف بودن، دقت، حواس جمعی، قدرت بالا در ارزیابی درست مسایل عملی جنبش، اجرای دقیق قرارها، شجاعت و بی باکی و خصلت های مثبت و انقلابی دیگر از این نوع نیز زمینه جلب احترام عمیق از طرف رفقای مختلف نسبت به رفیق جعفری بود. او رفیق پر کاری بود که در کنار رفقای تحت مسؤلیت خود در همه کارها از ساده ترین آن ها گرفته تا کارهای دیگر شرکت می کرد. مثلاً گاه قرار می شد انجام کاری در شب صورت گیرد در این حالت وی نیز حتی اگر شب قبلش نیز خواب کافی نکرده بود، آن شب نمی خوابید و تا صبح در انجام کار مربوطه به رفقای دیگر کمک می کرد.

عشق رفیق جعفری به رشد و اعتلای سازمان که آن را وسیله ای گوه‌رین در خدمت کارگران و زحمتکشان و همه توده های رنج‌دیده ایران می دید از یک سو و خصلت از خود گذشتگی عجیب شده با وجود فدائی او باعث می شد که وی با وسعت گیری وظایفش با شدت هر چه بیشتری کار کند، در حالی که او بیش از حد (و به نادرست) از سلامتی خود مایه می گذاشت. نقل خاطره ای این موضوع را می تواند بیشتر ملموس سازد. تابستان سال ۵۳ بود و من در پایگاهی که رفقاء حمید اشرف و نسترن آل آقا هم بودند، حضور داشتم که رفیق جعفری هم به آن جا آمد. رفیق دیگری و هم چنین ارژنگ و ناصر، دو کودک مادر شایگان هم در آن پایگاه بودند که به اصطلاح آن سال ها ما به همدیگر چشم بسته بودیم یعنی قرار نبود همدیگر را ببینیم. موقع تقسیم نگهبانی رفیق جعفری را که می دانستیم بسیار خسته است نگهبان اول گذاشتیم که بقیه ساعات شب را به راحتی بخوابد. اما وقتی خواستیم بقیه ساعات نگهبانی را که کمی طولانی می شد بین خود تقسیم کنیم او اصرار کرد که نگهبانی آخر را هم او بگیرد تا مدت نگهبانی بیشتر نشده و به رفقای دیگر فشار نیاید. اصرار او از مقاومت رفقای دیگر فراتر رفت و او آن شب دو بار نگهبانی داد.

اندام ورزیده و موزون رفیق جعفری با قد بلند و وارستگی اش و با صلابتی که در رفتار و کردارهای متین و مؤثر وی نمایان بود همراه با تواضع و صمیمیتش باعث آن بود که هر رفیقی در دیدار اول، واقعیت تصویری که از رفیق حمید اشرف در تحیل خود مجسم کرده و انتظاری که از او در ذهن خود پرورده بود را در شخصیت رفیق جعفری ببیند، این واقعیتی است که من آن را تا کنون از زبان چند رفیق و از جمله رفیق مادر شایگان شنیده ام.

مسلماً زندگی کودکی و علنی رفیق جعفری زمینه ساز برخی از خصوصیات برجسته او در دوران فعالیت انقلابی اش به مثابه یک کمونیست فدائی بودند. به گونه ای که در نبرد خلق شماره ۶ ذکر شده "رفیق علی اکبر جعفری در سال ۱۳۲۷ در خانواده ای از طبقه متوسط به دنیا آمد. دوران کودکی اش در محلات قدیمی جنوب تهران سپری شد. کودک خردسالی بود که پدرش را از دست داد و مسئولیت اداره خانواده بر عهده او قرار گرفت." آن طور که خود رفیق نقل می کرد هنگام مرگ پدرش، کسبه محل یک روز مغازه های خود را برای ادای احترام به پدر او بسته بودند - که بیانگر محبوبیت پدرش در محل زندگی اش بود. پس از مرگ پدر، به گونه ای که در نبرد خلق ذکر شده "علی اکبر با برخوردی جدی و مسؤولانه توانست از عهده حل مسائل مربوط به اداره خانواده اش بر آید، کاری که از فردی در سن و سال او بعید می نمود." در ادامه مطلب آمده است: "خانواده آن ها امکانات مالی در اختیار نداشت و در خانه شان از آب لوله کشی خبری نبود. او خودش مجبور بود روزانه ده ها بار برای آوردن آب از شیرهای عمومی از خانه بیرون برود. تداوم این کار در همان ایام نوجوانی او را به رماتیسم مبتلا کرد. به طوری که مدت ها مجبور به معالجه بیماری اش شد. در این شرایط او درسش را هم می خواند. پس از گرفتن دیپلم علی رغم دشواری های زیاد زندگی خصوصی، در رشته اقتصاد دانشگاه تهران پذیرفته شد. در دانشگاه تهران به خاطر قابلیت و کارآئی اش خیلی زود عهده دار امور صنفی در دانشکده شد. ولی پس از مدتی دریافت که باید با رژیم مبارزه سیاسی کرد. به همین لحاظ به همراه رفقای نزدیک و هم عقیده اش یک هسته دانشجویی ایجاد کرده و شروع به مطالعه در متون مارکسیستی کردند." رفیق جعفری در ارتباط با این هسته دانشجویی در حالی که کتاب ها و مقالات با ارزشی که در آن زمان منتشر می شدند را می خواند سعی می کرد به هر طریقی به کتاب های ممنوعه نیز دسترسی پیدا کند و در پی این تلاش ها بود که امکان مطالعه متون مارکسیستی را یافت.

در دوره قبل از آغاز مبارزه مسلحانه یکی از گرایشات رایج در میان مبارزانی که انقلابیون مسلح آینده را تشکیل دادند کوشش برای ایجاد ارتباط با توده های تحت ستم، مبارزه با اخلاقیات خرده بورژوازی و پرورش خصلت های مردمی در خود بود. رفیق جعفری نیز چنین پروسه ای را از سر گذراند. او مدتی تحت پوشش انجام کار تحقیقاتی و آمار گیری در رابطه با دانشگاه امکان یافت به مناطقی در ایران سفر کرده با توده ها ارتباط گرفته و هر چه بیشتر از نزدیک در جریان جریان زندگی زحمتکشان و مردمان ستمدیده قرار گیرد. انجام چنین کاری تجربه بسیار مثبتی بود که بعداً نیز در جریان زندگی و فعالیت های انقلابی اش به کار وی آمد. مشاهده فقر و تنگدستی توده ها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی آن ها از یک طرف و آگاهی نسبت به دلایل بنیادی و واقعی این امر از طرف دیگر، شعله های نفرت از رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را در دل او بر افروخته نگاه داشته و روحیه مبارزه جویانه قوی را در وجود او سبب می شدند. از این رو بود که رفیق جعفری تا زمانی که در دانشگاه تحصیل می کرد شرکت در اعتراضات و اعتصابات دانشجویی را قدمی در جهت تغییر وضع موجود تلقی کرده و در همه اعتراضات و اعتصابات دانشجویی فعالانه شرکت می کرد. در اسفند [حوت] سال ۱۳۴۸ که در تهران یک حرکت مبارزاتی پرشور در رابطه با گران شدن بلیط اتوبوس ها پا گرفت رفیق جعفری نیز همراه با دوستان دانشجویی یکی از شرکت کنندگان فعال در این مبارزات بود. در این مقطع برخی از دوستان رفیق، چه در طی این مبارزات و چه در ارتباط با مسایل دانشجویی بازداشت و یا زندانی شدند که این خود شرایطی برای رفیق جعفری فراهم کرد که بتواند نه فقط در جریان مسایل زندان قرار گیرد بلکه با نظراتی هم که در رابطه با "چه باید کرد" در جامعه مطرح بود بیشتر آشنا شده و در این مورد با دوستان نزدیک خود به بحث و تبادل نظر بپردازد. این آشنائی با توجه به روحیه جست و جوگر وی تعمق هر چه بیشتر رفیق را روی چه باید کرد جامعه ایران سبب گردید. به همین دلیل او با آگاهی که به دست آورده بود با آغاز جنبش مسلحانه در سال ۴۹ به دفاع از این

جنبش برخاست. در این مقطع رفیق جعفری همراه با دیگر دانشجویان مبارز به بهانه مسایل صنفی دست به اعتراض می زدند و در جریان چنین اعتراضاتی آشکارا به دفاع از جنبش مسلحانه برخاسته و به نفع این جنبش شعار می دادند. در جریان این مبارزات دانشجویی بود که برخی از دانشجویان دستگیر و محاکمه می شدند و یا پس از بازداشت به سربازی فرستاده می شدند. حتی برخی از دانشجویان فعال که توانسته بودند خود را از تیررس مسئولین دانشگاه خارج سازند، باز مورد برخورد ساواک قرار گرفته و عقوبت هائی بر آن ها تحمیل می شد. رفیق جعفری در سال ۴۹ جزء آن دسته از دانشجویان مبارز بود که به عنوان یک دانشجوی چپ مخالف رژیم برای ساواک شناخته شد. در سال ۱۳۵۰ هنگامی که رفیق جعفری از طریق رفیق چنگیز قبادی به چریکهای فدائی خلق وصل شد، یکی از مبارزانی هم که با وی در هسته دانشجویی مشترک شان قرار داشت همراه او به چریک ها پیوست. این رفیق عبدالحسین براتی بود که هنوز مدت کوتاهی از زندگی اش به عنوان یک انقلابی حرفه ئی نمی گذشت که در همان سال ۵۰ به شهادت رسید. رفیق جعفری به مثابه یک چریک فدائی خلق، یک کمونیست بزرگ و سازمانده، در دوم اردیبهشت [ثور] سال ۱۳۵۴ به پایان زندگی سراسر مبارزاتی خود رسید. این در شرایطی بود که او با تلاش های خستگی ناپذیرش، با درایت و کاردانی اش، در پرتو شجاعت و بی باکی هایش و به طور کلی در جریان پیکارهای درخشانش با دشمن سهمی برآستی بزرگ در حفظ تشکل چریکهای فدائی خلق و در تداوم عملکردهای انقلابی و فرهنگ کمونیستی آن داشت، در رشد و اعتلای سازمانی که به هنگام شهادت او به مثابه یک سازمان متعلق به کارگران و زحمتکشان شناخته شده و اعتبار عظیمی در میان توده وسیعی از ستمدیدگان ایران یافته بود. او در شرایطی شهید شد که خون رگانش را در کالبد تشکلی که در نزد مردم با عنوان "سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق" شناخته می شد، جاری ساخته بود.

آری او "خون رگان خود را قطره قطره" نثار کرد "تا خلق با دو چشم خویش ببینند که خورشیدشان کجاست". دیگر مهم نیست که در شرایطی که توده ها در صحنه مبارزه بودند به دلیل سیطره اپورتونیسیم بر سازمان چریکهای فدائی خلق، نام او و خدماتش به مردم ایران (کارگران و زحمتکشان و دیگر توده ها) در حاشیه قرار گرفت و ناشناخته ماند. او آوازه خوانی بود که ترانه اش را در دل شبی تاریک و سیاه سروده بود و در آن روزهای تاریخی بعد از قیام بهمین ترانه او و یارانش بود که بر لب های بیشماران جاری و تکرار می شد: "فدائی، فدائی تو افتخار مائی!" آری، خلق مبارز و قهرمان ایران این گونه از عظمت او و رفقای فدائی اش تجلیل می کردند.

آوازه خوان گذشت و لیکن ترانه اش

گل می کند به دامنه کوهپایه ها

خورشیدهای شب زده بیدار می شوند

یک روز از کمینگه تاریک سایه ها. (۲)

نتیجه مبارزات فداکارانه و تلاش های بی دریغ رفیق جعفری بیداری خلقی بود که سالیان دراز چنان مرعوب قدرت پوشالی رژیم شاه گشته و ناامیدی از مبارزه چنان تار و پود وجودشان را فرا گرفته بود که مأیوس و سرخورده باور کرده بودند که نمی شود مبارزه کرد و گویا جز تمکین و تحمل راهی نیست. اما جانفشانی های او و جان های شیفته دیگر چون او در آن سال های درخشان مبارزه مسلحانه که بر اساس یک تئوری انقلابی صورت می گرفت، همین خلق را به میدان مبارزه کشاند و چنان روحیه انقلابی در میان آن ها به وجود آورد و چنان تأثیرات انقلابی به جا گذاشت که دشمنان هنوز هم برای از بین بردن آن تأثیرات به انواع حيله ها و ترفند ها دست می زنند. یکی از مؤثرترین عواملی که امروز علی رغم شکست قیام بهمین ۱۳۵۷ و همه ناکامی ها و سیاهی های بعد از این شکست، این خلق را به آینده امیدوار نگاه داشته خاطره شکوهمند کمونیست های فدائی و دیگر انقلابیون مسلح انقلابی در دهه پنجاه و خاطره

فداکاری های خلق قهرمان ایران در جریان مبارزات انقلابی خود در طی سال های ۵۷-۵۶ می باشد. بیهوده نیست که امروز نه روحیه یأس و ناامیدی گذشته بلکه روحیه باور به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انتظار برای این امر و امید به انقلابی ظفرنمون روحیه غالب در میان ستمدیدگان جامعه ماست.

در رابطه با چگونگی شهادت رفیق جعفری، در پایان زندگی نامه او رفیق حمید اشرف نوشته است: "حادثه ای ناشی از کار مداوم و پیگیرش شهادتش را به دنبال آورده است. رفیق جعفری در حالی که برای انجام مأموریتی عازم مشهد بود بر اثر خستگی ناشی از کار مداومش لحظه ای در پشت فرمان اتومبیل به خواب رفت و همین باعث بروز تصادفی شدید شد که به شهادت رفیق منجر گردید." به یاد این رفیق کبیر عکسی هم از وی در پشت جلد نبرد خلق شماره ۶ به چاپ رسیده است. این عکس شاید فقط برای رفقای که چهره بشاش و سرشار از زندگی و پر انرژی او را می شناختند نشان دهنده شدت خستگی این رفیق باشد. اما حتی در این حالت نیز او با قامت ایستاده اش یک چریک فدائی خلق مصمم و قاطع در مقابل دشمن را جلوه گر می سازد، کمونیست فدایی که با قلبی فشرده از درد کارگران و زحمتکشان هر لحظه آماده رزم و پیکاری ظفرنمون با قاتلان و استثمارگران آن هاست. این عکس، رفیق را با مسلسل و جلد آن که بندهایش به گردن او بسته شده، نشان می دهد. از آن جا که این جلد مسلسل را من با خوش شانسی در دو نوبت برای او دوخته بودم (۳) هر بار با دیدن این عکس و جلد آن به خود گفته ام که رفیق جعفری در لحظه مرگ امکان نیافت که از آن مسلسل به قلب دشمن شلیک کند ولی چه باک که رزم های دلورانه و بی باکانه او چه با این مسلسل و چه با سلاح های دیگر علیه یکی از خونخوارترین رژیم های وابسته به امپریالیسم در ایران چنان نقشی گهرین در جنبش انقلابی خلق به جای گذاشته است که هرگز از یاد ها نخواهد رفت. او که خود زاده جنگل حماسه بود در طول زندگی پُر بارش، گوزن های حماسه سازی پروراند که نشان شان با نام پر افتخار چریک فدائی در اوراق زرین تاریخ محفوظ است. آری، نام این کمونیست فدائی، رفیق کبیر علی اکبر (فریدون) جعفری در میان ستمدیدگان همیشه زنده و جاوید خواهد ماند.

شایسته تر می بینم که این یاد نامه را با ذکر خاطره ای که نموداری از خلاقیت، ابتکار و سرعت عمل رفیق جعفری می باشد به پایان ببرم.

این خاطره به سال ۱۳۵۳ مربوط است. رفیق جعفری معمولاً برای این که بتواند رفقای تازه پیوسته به سازمان را تعلیم نظامی داده و چگونگی تیراندازی با اسلحه های مختلف را به آن ها یاد دهد، آن رفقاه را به کوره پزخانه های متروکی در کنار روستاها می برد. یک یا دو رفیق دیگر در اطراف کشیک می دادند تا اگر کسی به آن محل نزدیک شود، زود خبر دار شده و رفقاه از اقدام به تیراندازی خودداری کنند (یک بار در سال ۱۳۵۲ من خودم با رفقاه جعفری و ابراهیم پور رضا خلیق به محلی در خارج از شهر مشهد رفته و در آن جا به تمرین تیراندازی پرداختیم). در سال ۵۳ او برای آموزش نظامی چند تن از اعضای جدید طبق معمول به محل متروک تعیین شده در کنار روستائی می روند. در آن جا رفقاه جدید به تمرین تیراندازی می پردازند. پس از اتمام کار هنگامی که آن ها قصد عبور از کنار ده را داشتند ناگهان مورد محاصره روستائیان قرار می گیرند. این روستائیان به رفقاه مشکوک شده بودند و هر طور بود می خواستند رفقاه را دستگیر نمایند. صحنه بسیار حساسی به وجود آمده بود. نه می شد روی این مردم اسلحه کشید و با آن ها درگیر شد و نه می بایست اجازه اقدام خاصی را به آن ها داد. در این زمان رفیق جعفری دست به ابتکاری زده و ناگهان تیری در هوا شلیک می کند و با فریادی پر هیبت که روستائیان را سر جای خود میخکوب می کند، سکوتی به وجود می آورد. آن گاه رفیق شروع به صحبت می کند و به روستائیان می گوید: ما خلاف کار نیستیم. ما چریک های فدائی خلق هستیم که علیه ظلم و ستم شاه و برای رفاه و آزادی زحمتکشان و خلق ستمدیده مان اسلحه به دست گرفته و مبارزه می کنیم. رفیق

در آن لحظات حساس با زبانی ساده و قابل فهم برای روستائیان اهداف انقلابی چریکهای فدائی را توضیح می دهد؛ سپس اعلامیه کوچکی را که آرم سرخ سازمان روی آن قرار داشت از کیف کمربند خود در می آورد و متن آن را که عمدتاً اهداف چریک های فدائی خلق از مبارزه را بیان می کرد برای روستائیان می خواند. (۴) با شنیدن سخنان رفیق جعفری، دیدن اعلامیه با آرم سرخ سازمان و ... روستائیان به رفقاه اعتماد می کنند و یکباره آن جو مشکوک و خشن به جوی صمیمی و هیجانی تبدیل می شود. روستائیان حالا دیگر رفیق جعفری و رفقای همراهش را به عنوان پیشاهنگان خود می دیدند. در نتیجه موضع سابق خود را رها کرده و با صمیمیت و با شمع خاصی از رفقاه استقبال می کنند و هر یک از آنان به اصرار از رفقاه می خواهند که برای صرف غذا به خانه آن ها بروند. اما رفیق جعفری که یکی از اصول چریکی یعنی تحرک مطلق را همواره در ذهن خود داشت، این دعوت را قبول نمی کند. رفقاه با گرمی از روستائیان خداحافظی کرده و به پایگاه های خود بر می گردند.

اگر این واقعه را با آن چه در بهمن سال ۴۹ در جنگل های سیاهکل به وجود آمد مقایسه کنیم می بینیم که اگر در آن جا مأموران رژیم روستائیان را فریب داده و انقلابیون جنگل را برای آن ها اشرار مسلح جا زده بودند و آن گاه در حالی که خود لباس شخصی به تن داشتند با کمک آن ها موفق به دستگیری برخی از رفقاه دسته جنگل شدند، حال می شد دید که پس از گذشت چند سال از مبارزه مسلحانه بی امان نیروهای انقلابی با رژیم شاه، شرایط نوینی در جامعه به وجود آمده است. تأثیر فعالیت های مبارزان مسلح و تک تک چریکهای فدائی و از جمله رفیق جعفری در رشد آگاهی در میان توده ها را در این جا هم به عنوان یکی از دست آوردهای مهم جنبش مسلحانه می شد دید.

پایان

پاورقی ها:

۱- در سال ۱۳۵۱ جزوه ای تحت عنوان "یادنامه رزمندگان شهید سازمان چریکهای فدائی خلق" از طرف چریکهای فدائی خلق منتشر شد که حاوی زندگی نامه ده رفیق شهید سال ۱۳۵۱ بود. در این جزوه هر یک از رفقاه در مورد رفقاه شهیدی که خود آن ها را از نزدیک می شناختند و یا با آن ها کار کرده بودند، نوشته بودند. رفیق پوران یدالهی و رفیق بهروز عبدی تحت مسؤولیت رفیق جعفری در مشهد فعالیت می کردند و مطالب مربوط به این دو رفیق را در آن جزوه رفیق جعفری نوشته است.

۲- این قطعه ای از شعر "وینتنامی دیگر" سروده سیاوش کسرای (مهر ماه [میزان] ۱۳۴۵) می باشد که رفیق جعفری آن را از حفظ بود و در موقعیت های مختلف آن را می خواند. متن کامل این شعر را برای گرامیداشت یاد او در این جا می آورم:

با آن همه سلاح

با آن همه ستوه

با آن همه گلوله که بر بیکر تو ریخت

ارنستو!

این بار هم دروغ در آمد هلاک تو!

آنان که تند تند ترا خاک می کنند

آنان که ز هر خند به لب ، دست خویش را

با گوشه های پرچم تو پاک می کنند

که : دیگر تمام شد،

دنیا به کام شد،

تاریک طالعان تبه کار بی دلند

خامان غافلند.

تو زنده ای هنوز که بیداد زنده است

تو زنده ای هنوز که باروت زنده است

تو در درون هلهله های دلاوران

تو در میان زمزمه دختران کوه

در شعر در شراب و شیخون تو زنده ای!

آوازه خوان گذشت و لیکن ترانه اش

گل می کند به دامنه کوهپایه ها

خورشیدهای شب زده بیدار می شوند

یک روز از کمینگه تاریک سایه ها.

مردی و یک تفنگ

مردی و کوله باری از نان و از غرور

آزاده ای گشاده جبین، قامت استوار

یک روز بر وزارت کوبا نشسته تند

روز دگر به خون

در سنگر بولیوی، دور از دیار و یار.

آه ای پلنگ قله، آه ای عقاب اوج!

گر آفرین خلقی شایسته تو بود

مرگی بدین بلندی بایسته تو بود.

آه ای بزرگ امید!

اینک که مرگ می بردت بر سمند خویش

این گونه کامیاب

این گونه پر شتاب

گر آرزوی دیر رست را سراغ نیست

در قلب ما بجوی

آتش

آهن

ویرانگی و خشم

در قلب ما ببین که ویتنام دیگری است.

۳- در بهار سال ۱۳۵۳ در پایگاهی در تهران با دیدن جلد مسلسل رفیق جعفری که چندان محکم به نظر نمی رسید اقدام به دوختن جلد جدیدی برای او نمودم. اما این کار را تمام نکرده بودم که حادثه تراژیک ۶ اردیبهشت [ثور] (این واقعه به طور مفصل در کتاب "بذرهای ماندگار" توضیح داده شده) پیش آمد و رابطه من با سازمان قطع شد. پس از وصل مجدد ارتباطم، متوجه شدم که جلد نیمه تمام، همراه با برخی وسایل دیگر حفظ شده است. این امر به من امکان داد که دوباره با شوقی بیشتر از قبل شروع به دوختن آن کنم و به این ترتیب رفیق جعفری صاحب جلد مسلسل نوی شد. این همان جلد مسلسلی است که در پشت جلد نشریه نبرد خلق شماره ۶ چاپ شده، دیده می شود.

۴- تعدادی از این اعلامیه ها را همه رفقاء در کیفی در کنار اسلحه و دیگر تجهیزات نظامی خود همیشه به همراه داشتند تا در شرایط خاصی که رژیم از ناآگاهی توده ها برای دستگیری چریک ها سوءاستفاده می کند، مورد استفاده قرار دهند. در همین جا باید متذکر شوم که اتفاقاً دلیل نوشته شدن چنین اعلامیه هائی و حمل آن ها با خود به تجربه جنگ و گریز نسبتاً طولانی دو رفیق با نیروهای مسلح رژیم شاه در خیابان های تهران بر می گردد که یکی از آن ها رفیق جعفری بود. در جریان این جنگ و گریز متهورانه، دشمن برای فریب مردم و کمک گرفتن از آن ها برای دستگیری رفیق جعفری و رفیق همراهش خطاب به مردم می گفتند دزد! دزد! بگیریدشون! و مردم بی خبر نیز با این فکر که آن ها واقعاً دزد هستند رفقاء را دنبال کرده و نا آگاهانه با پولیس همراهی می کردند. دخالت مردم در جریان جنگ و گریز رفقاء با نیروهای مسلح رژیم که مسلماً بر پیچیدگی اوضاع افزوده بود بعد از اتمام این واقعه پر ماجرا و گریز موفقیت آمیز رفقاء از دست دشمن این ضرورت را مطرح کرد که باید در مقابله با چنین وقایعی دست به ابتکاری زد. با این تجربه رفقاء نوشتن اعلامیه ای کوتاهی را که توضیح گر اهداف چریکهای فدائی خلق گردد، لازم تشخیص دادند تا در شرایط مقتضی برای خنثی کردن حيله های دشمن در میان مردم پخش شده و آن ها را نسبت به واقعیت امور مطلع گرداند. رفیق جعفری از جریان جنگ و گریز مورد بحث به عنوان تجربه ای خونین که دشمن تحمیل کرد، یاد می کرد. این واقعه به طور مفصل در کتاب "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی شهری در ایران" تحت عنوان "زد و خورد با پولیس مزدور دشمن در محل تقاطع خیابان های امیری و بابائیان" تشریح شده است.

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۹۵، شهریور ماه [سنبله] ۱۳۹۴